

تقی ارانی

یک زندگی کوتاه

یونس جلالی



تقی ایرانی



تقی ایرانی

یک زندگی کوتاه

یونس جلالی



Taghi Erani,
A Polymath in Interwar Berlin
Fundamental Science, Psychology, Orientalism, and Political Philosophy
Younes Jalali


Translated from the English language edition:
Taghi Erani, a Polymath in Interwar Berlin – Fundamental Science, Psychology,
Orientalism, and Political Philosophy
by
Younes Jalali
Copyright © The Editor(s) (if applicable) and The Author(s), under exclusive license
to Springer Nature, 2019. All Rights Reserved.

تقی ارانی
یک زندگی کوتاه
علوم پایه، روان‌شناسی، شرق‌شناسی و فلسفه‌ی سیاسی
یونس جلالی
ویرایش: تحریریه‌ی نشرمرکز
حروف‌چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز
طرح جلد: فریبا معزی
© نشرمرکز چاپ اول ۱۴۰۱، شماره‌ی نشر ۱۳۹۰، ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۲-۵۱۴-۱

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸
تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۰۲۱-۸۸۹۶۵۱۶۹

www.nashremarkaz.com

Email: info@nashr-e-markaz.com

 [nashremarkaz](https://www.nashremarkaz.com)

همه‌ی حقوق چاپ و نشر ترجمه‌ی فارسی این کتاب طبق توافق کتبی با نویسنده (مترجم) و
ناشر انگلیسی (Springer Nature) برای نشرمرکز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله فتوکپی،
کتاب الکترونیکی (e-book)، کتاب صوتی (audio book) و ضبط و ذخیره در سیستم‌های
بازیابی و بخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

♦♦♦

● سرشناسه جلالی، یونس، ۱۳۳۹ - Jalali, Younes ● عنوان و نام پدیدآور تقی ارانی: یک زندگی کوتاه: علوم پایه،
روان‌شناسی، شرق‌شناسی و فلسفه‌ی سیاسی / یونس جلالی ● مشخصات ظاهری شش، ۴۷۴ ص، ● یادداشت ص. ع. به انگلیسی:
Taghi Erani, A Polymath in Interwar Berlin - Fundamental Science, Psychology, Orientalism, and
Political Philosophy. ● عنوان دیگر: یک زندگی کوتاه: علوم پایه، روان‌شناسی، شرق‌شناسی و فلسفه‌ی سیاسی
● موضوع ارانی، تقی، ۱۲۸۱-۱۳۱۸ - محاکمه‌ها، دعاوی و غیره: سرگذشت‌نامه: محاکمه‌های سیاسی - ایران: فعالان سیاسی
● رده‌بندی کنگره ۱۴۸۶ DSR / رده‌بندی دیویی ۰۹۲-۸۲۴ / ۰۹۵۵ - شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی ۸۹۸۱۳۲۱

نشرمرکز از کاغذ یارانه‌ی استفاده نمی‌کند

فهرست

۱	یادداشت
۳	قدردانی
۵	پیشگفتار
۷	فصل اول: دستگیری (۱۳۱۶)
۲۸	فصل دوم: تبریز (۱۲۸۰-۱۲۹۱)
۴۵	فصل سوم: تهران (۱۲۹۱-۱۳۰۱)
۶۲	فصل چهارم: برلین (۱۳۰۱-۱۳۰۷)
۷۷	فصل پنجم: ممارست در علوم آلمان
۱۰۳	فصل ششم: شرق شناسان آلمان
۱۲۳	فصل هفتم: تلاش در شرق شناسی
۱۵۰	فصل هشتم: چشم انداز روان شناسی
۱۶۸	فصل نهم: خودآموخته در روان شناسی
۱۹۹	فصل دهم: آغاز فعالیت سیاسی
۲۲۰	فصل یازدهم: تأملات سیاسی
۲۶۳	فصل دوازدهم: بازگشت، دوران آرام (۱۳۰۸-۱۳۱۲)
۲۸۵	فصل سیزدهم: دوران ناآرام (۱۳۱۳-۱۳۱۵)

۳۳۶	فصل چهاردهم: بازی ژئوپولیتیک
۳۸۸	فصل پانزدهم: پایان زندگی (۱۳۱۶-۱۳۱۸)
۴۰۵	فصل شانزدهم: میراث تقی ارانی
۴۱۷	منابع خارجی
۴۲۷	منابع فارسی
۴۳۷	تصاویر
۴۶۱	نمایه

یادداشت

این کتاب زندگی‌نامه است و اصلاً به زبان انگلیسی نوشته شده، ولی ترجمه‌ی حاضر عیناً با اصل انگلیسی مطابقت ندارد. برای مثال، مطالبی را که مخاطب ایرانی با آن‌ها آشنایی داشت حذف کرده‌ام (مثلاً، موقعیت جغرافیایی شهرهای ایران)؛ مطالبی را که در متن انگلیسی فشرده بودند و گمان می‌کردم خوانندگان فارسی‌زبان احتمالاً مایل‌اند درباره‌ی آن‌ها بیشتر بدانند قدری بسط داده‌ام (از جمله مبحث روانشناسی، آرای فلسفی ایرانی و انقلاب مشروطه). فصل آخر متن انگلیسی را هم در ترجمه به دو فصل تقسیم کرده‌ام، یک فصل راجع به پایان زندگی ایرانی، و فصل دیگر درباره‌ی میراث او.

اشتباهاتی هم متأسفانه به متن انگلیسی راه یافته بود (مثلاً تعداد مقالات ژورنالیستی تقی ایرانی) که در ترجمه‌ی فارسی آن‌ها را تصحیح کرده‌ام. ضمناً برای ترجمه‌ی فارسی پیشگفتار جدیدی نوشته‌ام، زیرا در پیشگفتار متن انگلیسی، با در نظر داشتن مخاطب خارجی، تأکیدم بیشتر بر فضای برلین بود و نه بر شخصیت اصلی کتاب. در متن از تقویم هجری شمسی استفاده کرده‌ام، اما بعضاً (نه همه‌جا) تاریخ میلادی را نیز با قید معادل شمسی درج کرده‌ام؛ از آنجا که داستان بین اروپا و ایران می‌گذرد این ضروری به نظر می‌رسید.

فهرست منابع خارجی سه بخش دارد: کتاب‌ها و مقالات منتشر شده، اسناد آرشیوی، و مکاتبات شخصی. کتاب‌ها و مقالات را شماره‌گذاری و در داخل متن نیز با شماره به آن‌ها ارجاع داده شده تا یافتن‌شان برای خواننده‌ی فارسی‌زبان ساده‌تر شود. فهرست منابع فارسی نیز، به تبعیت از فهرست منابع خارجی، سه بخش شده است.

در نقل قول‌های مستقیم از منابع فارسی رسم‌الخط و نشانه‌های سجاوندی با باقی متن کتاب یکدست شده است. اضافات مترجم در نقل قول‌های مستقیم در قلاب آمده است؛ تمام مطالب دیگر، من جمله مطالب داخل پرانتز، مطابق با متن انگلیسی است.

منشأ هر تفاوت دیگری بین متن اصلی و ترجمه‌ی فارسی عمدتاً این بوده که من به‌عنوان مؤلف، به دلایلی، عهده‌دار کار ترجمه نیز شدم، هر چند نشر انگلیسی را بهتر و روان‌تر از نشر فارسی می‌نویسم؛ خوشبختانه ویراستار محترم نشر مرکز، خانم فرزانه طاهری، کاستی‌های نشر ترجمه را رفع کردند.

یونس جلالی

قدردانی

خانواده‌ی دکتر ایرانی با در اختیار قرار دادن اسناد و مدارک خانوادگی کمک بزرگی به تهیه‌ی این زندگی‌نامه کردند. دکتر ایرانی همسر و فرزند نداشت، اما سه خواهر داشت (ایراندخت، کوکب، شوکت) و خواهران اول و سوم فرزندان داشتند که برخی در قید حیات‌اند. محتوای آرشیو خانوادگی در فهرست منابع تشریح شده است، اینجا فقط لازم است ذکر شود که طبق درخواست خانواده نام آنها در این اثر قید نشده است. از نظر خانواده، دکتر ایرانی شخصیت برجسته‌ی علمی و فرهنگی دوران پهلوی اول بود و زندگی سیاسی او در چارچوب موازین حقوقی قانون اساسی انقلاب مشروطه قرار داشت.

مهدی آذر (وزیر فرهنگ دکتر مصدق)، سید محمدعلی جمالزاده، بزرگ علوی، انور خامه‌ای و آقای آیرملو (از شاگردان دکتر ایرانی در مدرسه‌ی نظام) در فاصله‌ی زمانی دی ۱۳۶۴ تا خرداد ۱۳۶۶، در مجموع در سیزده نامه، خاطرات خود از دکتر ایرانی را در اختیار نویسنده گذاشتند. ارتباط با آنها با کمک آقایان علی ضرابی، احمد بشیری، محمد گلبن، ایرج افشار، محمد عاصمی، همایون کاتوزیان و فریدون کشاورز صورت گرفت.

سواى آنچه پژوهشگران پیشین (احمد مهراذ، باقر مؤمنی، حسین بروجردی،

حمید احمدی و خسرو شاکری) از آلمان، ایران و روسیه استخراج کرده بودند، مؤلف نیز در اواسط دهه‌ی ۱۳۶۰ اسناد آرشیوی از آلمان شرقی و غربی و انگلستان به دست آورد. جزئیات اینها در فهرست منابع آمده است. آثار دکتر ایرانی نیز که بالغ بر دوهزار صفحه می‌شود با کمک متصدیان کتابخانه‌ی مجلس، کتابخانه‌های دانشگاهی در کانادا، آمریکا و اروپا و کتابخانه‌های خصوصی (از جمله ویرایش نقد خیام بر اقلیدس توسط ایرانی در کتابخانه‌ی پروفیسور ریموند کلر آرچیبالد) تهیه شد. کریس هیولین فرویزر زیر نظر اشتفان و اینس آلبرشت خلاصه‌ای از پایان‌نامه‌ی دکتر تقی ایرانی را به انگلیسی تهیه کرد. آزاده اخلاقی نکاتی درباره‌ی پایان زندگی ایرانی در اختیارم گذاشت. محسن صالحپور، پرویز شوکت، آزاده مسلم و اعضای خانواده‌ی نویسنده در زمینه‌های مختلف یاری رساندند. پروفیسور سوزان مارچند و کالین آتکینشن اثر را بررسی و نقد کردند. پروفیسور رابرت ساپولسکی بخش مربوط به پایه‌های علمی روان‌شناسی (زیست‌عصب‌شناسی) را بررسی کرد.

دکتر رضا منصوری، استاد فیزیک و نجوم دانشگاه شریف، و آقای محمدرضا بهاری، مترجم آثار علمی، برای ارائه‌ی کتاب در ایران نویسنده را راهنمایی کردند. یافتن اصل قطعه شعری از نظامی گنجوی را نیز مدیون آقای بهاری هستم. تاریخ‌نگار محترم آقای حمید شوکت نسخه‌هایی از نشریه‌ی صنایع آلمان و شرق و علم و هنر را که حاوی مقالاتی از ایرانی بود در اختیارم گذاشت. نام‌های آلمانی را نیز که در اثر آمده بازمینی و تصحیح کرد. آقای علیرضا رمضان‌ی و همکاران ایشان در نشر مرکز و ویراستار محترم خانم فرزانه طاهری متن را برای انتشار آماده کردند.

پالگریو مک‌میلان، بخشی از مجموعه‌ی انتشاراتی اشپرینگر نیچر، موافقت کرد کتاب که اصل آن به انگلیسی است به فارسی ترجمه و چاپ بشود. مسئولیت محتوای کتاب تماماً با مؤلف است.

پیشگفتار

تقی ارانی، یک زندگی کوتاه در واقع سفرنامه است، روایت دورانی که یک قرن با ما فاصله دارد اما منظرها و مشغله‌های آن تفاوت چندانی با چالش‌های زمان حال ندارند. این از یک سنو‌کندی تغییرات بنیادی جوامع را نشان می‌دهد و از سویی این واقعیت را بیان می‌کند که تحولات تاریخی تنها پس از سپری شدن دوره‌های طولانی به وقوع می‌پیوندند. و اگر این چنین نبود، ثمره‌ای از نگرش به زندگی گذشتگان حاصل نمی‌شد. اگر بپذیریم که در دورانی به سر می‌بریم که زاده‌ی جنگ جهانی دوم است، دورانی که با اعتلای آسیا در شرف استحاله به چشم‌اندازی نوین است، واضح می‌شود که با کندوکاو در دوران پیشین این فاجعه‌ی تمدن مدرن به درک روشن‌تری از زمان خود خواهیم رسید. و چه راهی از این بهتر که با کاوش‌گری بی‌قرار و تیزبین همراه شویم تا از خلال او حال‌وهوا و واقعیات زیرخاک‌رفته‌ی آن روزگار را از نزدیک ببینیم و لمس کنیم و دریابیم که تاریخ اینجا و آنجا و این بُعد و آن بُعد ندارد، کلیتی است درهم‌تنیده و به هم پیوسته و مدام در جوشش و تکاپو. چنین است که این سفر ما را از دالان‌های روزگار قاجار، پهلوی، وایمار و رایش سوم در بستر تلاطمات اروپا، آن‌گونه که در تبریز، تهران، برلین، پاریس، لندن و مسکو رقم خورد، می‌گذراند و توهمات ما را

بی‌رحمانه در هم می‌شکند. اما این سفر به جهان‌گردی محدود نمی‌ماند؛ جهان‌بینی بخش اصلی آن است و اینکه چگونه با ممارست در علوم تجربی، طبیعی و انسانی می‌توان به منطقی‌نافذ و بُرنده دست یافت که از پس حل بغرنج‌ترین معضلات به‌ویژه حفظ حیات در برابر جریان‌های ویرانگر تاریخ و محقق کردن پیشرفت‌های اجتماعی و مدنیت مدرن برآید. آنچه اهمیت دارد کشفیات نظری قهرمان داستان است؛ یافته‌هایی که به قیمت جان او تمام شد و زندگی او را بس کوتاه کرد. اثر واقعی نه این اثر که زندگی اوست و باید امیدوار بود که در پرورش ژرف‌اندیشی و ظرافت اندیشه به‌ویژه در میان نسل جوان کارگر افتد.

یونس جلالی

هوشی مین

تابستان ۱۴۰۰

فصل اول

دستگیری

(۱۳۱۶)

تقی ارانی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۶ در منزلش در تهران توسط پلیس رضاشاه دستگیر شد. شنبه بود، روزی که ادارات من جمله وزارت صنایع پس از تعطیلی جمعه کار خود را از سر می گرفتند. او با مادر و خواهر کوچکش که هفده ساله بود زندگی می کرد. گماشته ای داشتند که چهل و اندی سن داشت و بیش از بیست سال بود که در منزل آنها کار می کرد. خواهران دیگر ارانی ازدواج کرده بودند و به سبب شغل همسرشان در جنوب زندگی می کردند. یکی برای شرکت نفت ایران و انگلیس در مسجد سلیمان کار می کرد، دیگری برای اداره ی راه آهن سراسری کشور در اهواز. پدر ارانی چند ماه پیش تر در تبریز در گذشته بود.

ارانی در سال ۱۲۸۰ ش در تبریز متولد شده و تا ده سالگی آنجا به سر برده بود. سپس با مادر و دو خواهر کوچکش به تهران آمده بود، یعنی قبل از شروع جنگ جهانی اول (۱۲۹۳-۱۲۹۷) که به غرب ایران، به ویژه آذربایجان و تبریز که مرکز ایالت بود، هم کشیده شده بود. خواهر سوم او پس از خاتمه ی جنگ در تهران متولد شد، و پدر بین تبریز و تهران در رفت و آمد بود. ارانی پس از اتمام دوره ی دبیرستان، وارد مدرسه ی طب شد که دوره ای دوساله بود و پس از اتمام این دوره (مرداد ۱۳۰۱، اوت ۱۹۲۲) راهی برلین

شد. شش سال و نیم در برلین ماند؛ در اوج رونق جمهوری وایمار که پس از فروپاشی سلطنت در آلمان در خاتمه‌ی جنگ اول پایه‌گذاری شده بود، دورانی که ایران با سقوط قاجار و ظهور پهلوی دستخوش تغییر سلسله بود. در این دوران ارانی به دستاوردهای چشم‌گیری در علوم پایه (فیزیک و شیمی)، روان‌شناسی و شرق‌شناسی نایل آمد و با شخصیت‌های بارزی در این زمینه‌ها و حیات سیاسی جمهوری وایمار از نزدیک آشنا شد. با وجود این، در دسامبر ۱۹۲۸/ دی ۱۳۰۷ به ناچار برلین را ترک کرد، زیرا درگیر فعالیت‌های سیاسی شده بود. گرچه این فعالیت‌ها علنی نبودند، اما شک و شبهه نسبت به او تقویت و به اخراج از آلمان تهدید شده بود. دولت آلمان برای حفظ روابط تجاری با ایران که رو به رشد بود از تبانی با سفارت ایران و تعقیب مخالفین نظام در خاک آلمان رویگردان نبود. ارانی، برای رفع شک و شبهه، داوطلبانه به ایران بازگشت و برای مدت پنج سال زندگی آرامی داشت که حول فعالیت‌های حرفه‌ای اش می‌چرخید. حالا که بیش از هشت سال از بازگشت او به وطن می‌گذشت و شهرتی هم به هم زده بود، از جمله احراز سمت معاونت وزارت صنایع، خود را در مخصصه می‌یافت؛ انگار با یک دور قمری به نقطه‌ی اول بازگشته بود.

محل سکونت او که منزل مادر بود در غرب تهران در محله‌ی مقرب‌السلطنه واقع بود، در حدود دو کیلومتری بازارچه‌ی شیخ‌هادی نزدیک حسن آباد که موقع ورود به تهران آنجا مستقر شده بودند و به اندازه‌ی محله‌ی مقرب‌السلطنه مرفه نبود. دیر وقت، حوالی ده شب، مأمورین شهربانی با شاهدهی به منزل او آمدند که نام ارانی را نمی‌دانست اما مدعی بود که ارانی «دکتر» را خوب می‌شناسد. او مدعی بود که یک بار که با دکتر به جایی می‌رفتند، اینجا توقف کردند و دکتر و ارانی جلوی او به آلمانی با هم صحبت کردند که او چیزی از صحبت‌های آنها نفهمد. گرچه او نام ارانی را نمی‌دانست اما منزل و قیافه‌ی او را خوب به یاد داشت (با آنکه نشانی پستی منزل او را هم نمی‌دانست). ارانی تصریح کرد که نه این شخص را

می‌شناسد و نه رابطه‌ی خاصی با «دکتر» دارد. آنها از دوران برلین دوست‌های دانشگاهی بودند. با وجود این، مأمورین شهربانی او را با خود بردند.

همان شاهد در عصر همان روز مأمورین شهربانی را تا منزل پزشکی که تحصیل کرده‌ی برلین بود همراهی کرده بود. او نام پزشک و نشانی منزل او را که در محله‌ی شیخ‌هادی بود می‌دانست. مطب دکتر که در خانه اش دایر شده بود گویا مرکز ارتباطات یک گروه سیاسی زیرزمینی بود. رفت و آمد به این محل که محل کار بود پوششی طبیعی برای آن ایجاد می‌کرد. شاهد مدعی شد که او به این مطب می‌آمده، اسم رمزی را که تنبورک به او داده بود می‌گفته و بسته‌ای که معمولاً حاوی پول نقد بوده دریافت می‌کرده و به دنبال کارش می‌رفته است. او قاچاقچی بود، محموله و افراد را از شوروی به ایران یا برعکس از اینجا به آنجا می‌برد. چهره‌ی کارگرا را داشت، حرفه‌اش سوهان‌کاری بود، بالای پنجاه سال سن داشت و به شکل تفنی در نمایش‌های مردم‌پسند بازی می‌کرد. دکتر تأکید کرد که این شخص را نمی‌شناسد و داستان فعالیت پنهانی را خیال‌پردازی و مسخره دانست. با وجود این، مأمورین شهربانی او را با خود بردند.

روز بعد، همان شاهد شخصی‌پوش‌های شهربانی را به میدان گمرک برد که محلی پر از دحام و محل قرار او با یکی از سران این گروه بود. بعد از کمی معطلی متوجه آمدن فرد مورد نظر شد اما به سوی او نشتافت؛ اما آن فرد که شاهد را دید به طرف او آمد و مأمورین بلافاصله دستگیرش کردند. شاهد نام این شخص را نمی‌دانست و او را با نام مستعارش که نامی زنانه بود (فتانه) می‌شناخت. فتانه خانه‌ای را در آن حوالی می‌چرخاند که حکم مسافرخانه را داشت و رفت و آمد اعضای گروه بین شهرستان‌ها و پایتخت را تسهیل می‌کرد. شهربانی مسافرخانه‌های شهر را تحت نظر داشت و در نتیجه این مکان‌ها امن نبودند. طبق روایتی دیگر، شاهد مأمورین را به این مسافرخانه‌ی تیمی برد و آنجا بود که فتانه دستگیر شد.

در پی این سه دستگیری، چهل نفر دیگر نیز دستگیر شدند، اکثر آنها

در همان هفته‌ی اول. آخرین دستگیری در ۱۳ خرداد بود. بازداشت‌شدگان گروه جورواجوری را تشکیل می‌دادند — یک معاون وزیر، عده‌ای دانشجو و دو استاد دانشگاه، چند دبیر و مدیر دبیرستان و هنرستان، چندین پزشک، وکیل، مدیر و کارمند دولت، یک بازرگان و یک رمان‌نویس که از راه معلمی امرار معاش می‌کرد؛ و عده‌ای کارگر — دو حرفه‌چین، دو خیاط، یک کارگر نساجی، یک کفاش، یک نانوا، یک مکانیک، یک لوکوموتیوران، یک کشاورز و جمعی هم که کار ثابتی نداشتند.

مشکل می‌شد تصور کرد که این جمع نامتجانس چگونه اعضای یک گروه، دسته یا حزب سیاسی بودند. تنها چند نفر از آنها سوءسابقه داشتند و اهل مناطق مختلف کشور بودند؛ برخی گیلان و مازندران (رشت، بندر انزلی، گرگان)، برخی خوزستان و فارس (اهواز، آبادان، شیراز)، عده‌ای هم قزوین و تهران. جوان‌ترین آنها هنوز بیست سال نداشت، مسن‌ترین بالای پنجاه سال داشت. بعضی مستمند، برخی متمول، اکثراً از اقشار متوسط‌الحال جامعه بودند.

بازداشت‌شدگان در شهربانی کل که در مرکز شهر نزدیک میدان توپخانه بود تحت بازجویی و ارباب قرار گرفتند. هنوز در این زمان از غل‌وزنجیرهای سوئدی استفاده می‌شد، گرچه قریب سی سال از تأسیس نیروی پلیس و ژاندارمری توسط سوئدی‌ها (۱۲۸۹) می‌گذشت. تا آنجایی که از اسناد بر می‌آید، هفت بازجو درگیر این پرونده بودند.^۱

ارانی و «دکتر» هر نوع فعالیت غیرعلنی و غیرقانونی را انکار کردند. با وجود این، خبر دستگیری «دکتر ارانی و حلقه‌ی او» خیلی زود همه‌جا پیچید. ارانی شخصیت شناخته‌شده‌ای بود؛ دربار، هیئت وزراء، سفیر آلمان، روشنفکران و دانشجویان با نام او آشنا بودند.

نخست‌وزیر محمود جم دو ماه قبل از دستگیری‌اش او را به ضیافتی در کاخ گلستان به مناسبت جشن تولد رضاشاه (۲۴ اسفند) دعوت کرده بود؛ و کمی جلوتر به مناسبت جشن عروسی دو دختر شاه نیز به کاخ گلستان

دعوت شده بود (۱۳ اسفند، عروسی شمس و اشرف که اولی با پسر جم ازدواج می‌کرد). آلمانی‌های مقیم تهران او را خوب می‌شناختند. او رئیس دکتر اشترونک، مدیر مدرسه‌ی صنایع (مدرسه‌ی آلمانی سابق)، بود که تحت نظارت وزارت صنایع درآمدی بود. وپرت فون بلوشر، سفیر آلمان که سابقه‌ی پژوهشی در شرق‌شناسی داشت، ارانی را شخصاً می‌شناخت و او را به مراسم رسمی سفارت دعوت می‌کرد. او از پژوهش شرق‌شناسی ارانی با فریدریش روزن که سابقاً وزیر امور خارجه‌ی آلمان بود بی‌اطلاع نبود.

ارانی کتاب‌های مهمی در علوم پایه تألیف کرده بود. برخی از اینها کتاب‌های درسی دانش‌آموزان و دانشجویان بودند. ارانی در بعضی از این مؤسسات تدریس کرده بود. او سردبیر یک مجله‌ی علمی و اجتماعی بود که افراد برجسته‌ای من جمله یکی از نمایندگان مجلس به‌طور منظم برایش مقاله می‌نوشتند. او در میان هنرمندان و روشنفکرانی که در قلمرو تئاتر، موسیقی، نقاشی و داستان‌نویسی نوآوری می‌کردند شخصیتی شناخته‌شده بود. در جامعه‌ی پزشکیان و وکلان نیز نامی آشنا بود. او دوست نزدیک معلم خصوصی شاهپورها بود؛ برادر تنی و برادران ناتنی ولیعهد که خود به‌تازگی از مدرسه‌ی رُزی در سوئیس بازگشته بود. معاون وزیر صنایع و مستعد ارتقای مقام بود، امری که با توجه به دعوت او به ضیافت‌های دربار، پس از دیدار یالمار ساخت از ایران (آبان ۱۳۱۵)، انتظارش می‌رفت؛ ساخت مغز متفکر نظام اقتصادی آلمان نازی بود.

حالا ناگهان و بدون هیچ مقدمه‌ای دستگیر شده بود. آیا واقعاً نیت دستگیری او بود یا اشتباهی رخ داده بود؟ آیا توطئه‌ای در کار بود؟ اگر بود، چه کسانی پشت آن خوابیده بودند و قصدشان چه بود؟ شاید هم ملغمه‌ای بیش نبود — عملیاتی امنیتی با انگیزه‌ی سیاسی مملو از خطاهای اجرایی؛ خطاهایی که برای دستگیرشدگان، بستگان آنها و به‌نوعی برای کل جامعه خیلی گران تمام شد. و باز هم پرسش‌های سرگیجه‌آور — کار خود شاه بود یا کار دوروبری‌های او؟ برای مصرف داخلی بود یا خارجی؟ کار نهادهای

سیاسی بود یا امنیتی؟ آیا پس‌لرزه‌های ماجرای باژانف و آقابکف بود؟ اگر چنین بود، چرا پس از این همه مدت؟^۲

برای قربانیان اصلی، یعنی بازداشت‌شدگان و بستگان آنها، ضربه‌ای سنگین و فاجعه‌بار بود. برای دیگران منشأ پریشان‌خاطری، پیغامی که با زبان بی‌زبانی گویی خطاب به آنها بود، همان «به در گفتن که دیوار بشسند». به زیر کشیده شدنِ نخبگان در ایران رضاشاهی رخداده نادر بود؛ قتل و مرگ زنجیروار شخصیت‌های برجسته‌ی اجتماعی از ویژگی‌های نابخشدنی آن دوران بود.

فیروزمیرزا یکی از اولین حامیان رضاخان و وزیر مالیه‌ی او پس از نشستنش به تخت سلطنت بود. او از سر بی‌مبالاتی به بازماندگان کلنل پسیان، که با برنامه‌ریزی قوام و رضاخان به قتل رسیده بود، گفته بود اگر من در مسند کار می‌بودم، که قرار بود باشم، چنین اتفاقی هرگز نمی‌افتاد و کلنل امروز زنده می‌بود. منظور فیروز لُرد کِرزَن بود که معتقد بود او باید جایگزین احمدشاه بشود، نه رضا خان که انتخاب ژنرال آبرونساید بود. فیروز به اتهام اختلاس دستگیر شد، به سمنان تبعید و سال‌ها بعد آنجا سربه‌نیست شد.^۳

تیمورتاش نیز که شخص دوم مملکت و در مقام وزیر دربار مغز متفکر نظام بود پس از فیروز مغضوب واقع شد و قبل از او از بین رفت. او از دولتمردان اواخر دوره‌ی قاجار بود، تحصیل‌کرده‌ی روسیه‌ی تزاری، مسلط به چندین زبان اروپائی، با دیدی نافذ به اوضاع و احوال دنیا. دیپلمات‌های خارجی زود دریافتند که او یک سر و گردن از دیگران بالاتر است و از دید برخی او بی‌شک نابغه بود. وقتی (به پشتوانه‌ی ارزیابی کارشناسان مالی سوئسی) بر سر تمديد قرارداد نفت با انگلیسی‌ها درافتاد، آنها به شاه القا کردند که او جاسوس روسیه است و خیال پادشاهی در سر می‌پروراند. طولی نکشید که به زیر کشیده شد و به قتل رسید.^۴

داور، وزیر عدلیه و سپس دارایی که می‌دانست به آخر راه نزدیک شده است، با خوردن تریاک دست به خودکشی زد. او از لحن شاه و حرکاتش دریافته بود که چه سرنوشتی در انتظارش است. داور آخرین رأس مثلی

(فیروز، تیمورتاش، داور) بود که توانسته بودند به اقتدارگرایی رضاخان ظاهری مشروع و قانونی ببخشند، که با توجه به منش او تقریباً غیرممکن بود. حتی وقتی مجلس پنجم در شرف تصویب لایحه‌ی عزل قاجار و جلوس پهلوی بود (۲۴ آذر ۱۳۰۴)، او ترتیبی داد که قزاق‌ها دور و بر مجلس حاضر باشند و هر از چند گاه تیر هوایی در کنند که کسی در درون مجلس زیر قول و قراری که داده بود نزند. با این حال از حدود صد نماینده، پنج نفر رأی مخالف دادند و چند نفر هم با غیبت خود از تصویب لایحه امتناع کردند.

قربانیان اسم و رسم‌دار محدود به اینها نبود؛ دیگرانی هم بودند — سردار اسعد (وزیر جنگ، بزرگ ایل بختیاری)، مدرس (روحانی و نماینده‌ی بانفوذ مجلس)، محمدولی اسدی (نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی و حرم امام رضا که پس از مکه بیشترین تعداد زائران را در جهان اسلام داشت)، فرخی یزدی (شاعر، روزنامه‌نگار، وکیل مجلس)، پولادین و جهانسوز (افسران ملی‌گرا که فساد نظام رضاشاه آنها را به سوی مخالفت سازماندهی شده کشاند) و غیره.

شاه نه تنها نگران بود زمام امور حکومت را از دست بدهد، به‌ویژه در جنوب که پایگاه ایل بختیاری بود و همین سبب شده بود که در اقدامی پیشگیرانه سردار اسعد را حذف کند، نگران تداوم دودمان و جایگزینی نیز بود. به باور کاردار سفارت امریکا، حدوداً هفتاد سال داشت، گرچه سنش رسماً ده سال کمتر بود؛ اما ولیعهد هنوز به سن قانونی نرسیده بود، زیرا فرزندان اول شاه دختر بودند. به همین سبب، در جمع دوروبری‌های شاه، آنهایی که یک سر و گردن از بقیه بلندتر بودند دیر یا زود حذف می‌شدند، و این را یکی از وفادارترین وزرای او (تقی‌زاده) گفته است که آن‌قدر باهوش بود که هیچ‌وقت ندرخشید. این رویه برای پادشاهی که مصمم بود دودمانی هم‌تراز هخامنشی و ساسانی پایه بگذارد (زیرا حکومت‌های دوران قبل از اسلام حکومت‌های آرمانی او بودند) هوشمندانه نبود؛ اما به هر حال او همین رویه را در پیش گرفته بود.^۵

اما برگردیم به ماجرای «دکتر ارانی و حلقه‌ی او». گرچه گوشه‌هایی از این ماجرا پانزده ماه پس از دستگیری این گروه روشن شد، دهه‌ها طول کشید تا بخشی از اصل ماجرا و نه تمامی آن از پرده‌ی ابهام خارج شود. انتشار غیرمترقبه‌ی پرونده‌ی ۵۳ نفر در سال ۱۳۷۲ و ارانی فراتر از مارکس در سال ۱۳۸۲ قدم‌های مهمی در این راستا بودند، زیرا هر دو حاوی مدارکی از شهربانی و اداره‌ی زندان، وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی درباره‌ی این پرونده بودند که از آرشیوهای پهلوی استخراج شده یا درز کرده بود. اما آن‌طور که مؤلف پرونده نیز گوشزد می‌کند، حفره‌ها و خلأهای این پرونده کم نیستند، به‌ویژه در مورد یکی از بازداشت‌شدگان که پیش‌تر به اتهام جاسوسی برای شوروی‌ها در نیروی هوایی دستگیر شده بود، اما به دلیل فقدان مدرک پس از هشت ماه آزاد شد، ولی از نیروی هوایی نیز اخراج شد. سال‌ها بعد، کسانی که با این شخص از نزدیک در فعالیت‌های سیاسی همکاری می‌کردند، تصریح کردند که او مأمور ان-کا-و-دی یعنی سازمان اطلاعاتی شوروی‌ها (قبل از ایجاد کا-گ-ب) بوده است؛ در هر صورت اعمال او را به هیچ نحو دیگری نمی‌توان تعبیر و تفسیر کرد.^۶

پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، اقلاً برای چند سال فرصت مناسبی برای دستبرد زدن به آرشیوهای دولتی و محو مدارک تاریخی و جعل تاریخ تطهیر شده فراهم شد. در این دوره حزب توده که شوروی‌ها در آن نفوذ داشتند از قدرت چشم‌گیری برخوردار بود؛ با سازمانی گسترده در سراسر کشور، نمایندگانی در مجلس، در مقطعی چند وزیر در کابینه، یک سازمان مخفی نظامی با چند صد نفر عضو، و متحدان سیاسی-نظامی در استان‌های هم‌مرز با شوروی. در این زمان (۱۳۲۰-۱۳۲۴) شمال کشور، از خراسان تا آذربایجان، در اشغال ارتش سرخ بود. این حزب تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نفوذ بسیار داشت و شاخه‌ی نظامی آن تازه در سال ۱۳۳۷ کشف و منحل شد.

برای خنثی کردن دستبردها و تحریف‌ها، عده‌ای از دستگیرشدگان و

کسان دیگری که به این ماجرا نزدیک بودند خاطرات خود را پس از انقلاب ۵۷ منتشر کردند. به علاوه، یکی از تاریخ‌نگاران جنبش چپ ایران در سال ۱۳۸۷ شرح کوتاهی از مدارک مربوط به این پرونده را که توانسته بود در دوران گورباچف از آرشیوهای شوروی استخراج کند منتشر کرد. بنابراین خطوط کلی این پرونده روشن‌تر شده است، اما نکات ابهام کماکان باقی‌اند و تا زمانی که تمام اسنادی که در آرشیوهای دولتی یا مجموعه‌های خصوصی بایگانی شده‌اند رو‌نشوند باقی خواهند ماند.^۷

دستگیرشدگان به «گروه ۵۳ نفر» معروف شدند، شامل قاچاقچی، سه بازداشتی ذکرشده («دکتر»، ارانی، فتانه) و چهل نفر دیگر؛ اما اینها ۵۳ نفر نمی‌شوند و نه نفر کم دارد. خوب، قاچاقچی سه ماه قبل از ارانی دستگیر شده بود و در فاصله‌ی بین دستگیری او (۲۳ بهمن) و دستگیری ارانی (۱۸ اردیبهشت)، نه نفر دیگر نیز (از ۲۵ بهمن تا ۱۵ اردیبهشت) دستگیر شده بودند. از اینها، هشت نفر صید کوچک بودند اما یکی صید بزرگی بود. او همان مأموران - کا - و - د بود که قبلاً ذکر شد؛ حرفه‌اش خلبانی بود، تعلیم‌دیده‌ی شوروی، سی‌و‌اندی سن داشت و بیست سال عمر خود را در شوروی گذرانده بود، با نام مستعار تنبورک (یکی از نام‌هایی که در این گروه به کار می‌برد)، و ۱۶ فروردین یا چند روز پس از آن دستگیر شده بود، یعنی درست یک ماه قبل از دستگیری ارانی. اعترافات این شخص گزارش مفصلی شده بود حاوی نام بیش از پنجاه نفر همراه با ادعاهای او درباره‌ی مسئولیت و روابط سازمانی هر یک. نخستین تاریخی که در پرونده‌ی او قید شده است ۷ اردیبهشت است، یعنی یازده روز پیش از دستگیری ارانی، اما در این یادداشت تصریح می‌کند که «همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده» است و بازجو نیز می‌گوید «طبق اعترافات قبلی...»، که نشان می‌دهد پرونده‌ای که به دستمان رسیده است ناقص است. او در ۱۶ فروردین نامه‌ای به آدرس قاچاقچی فرستاده بود (غافل از اینکه او دستگیر شده است)؛ این نامه به دست پلیس افتاد و کمی پس از آن پلیس رد او را یافت و دستگیرش کرد.

از پنجاه‌واندی نام که در گزارش او قید شده بود، برخی در رابطه با گروه‌های دیگر دستگیر شده بودند و برخی نیز قابل دسترسی نبودند و در آن‌سوی مرزها زندگی می‌کردند. اما بیست‌وشش نفر از آنها وارد فهرست ۵۳ نفر شدند. بقیه نیز با اعترافات دستگیرشدگان که با ضرب و شتم به دست آمد و اطلاعاتی که سه مأمور مخفی شهربانی جمع‌آوری کرده بودند تکمیل شد.^۸

این روال کار عده‌ای را داخل جمع دستگیرشدگان کرد که کوچک‌ترین فعالیت سیاسی از آنها سر نزده بود؛ آنها صرفاً نظاره‌گر و دورگودنشین بودند و تعدادشان دست‌کم به نوزده نفر می‌رسید. یکی خیاطی بود ساکن تهران که به قول خودش هفت اولاد داشت؛ یکی از مشتریانش از نشانی او برای دریافت نامه‌های تشکیلاتی استفاده کرده بود؛ در واقع پیک بی‌خبر بود. همین بلا سر کفاشی در گرگان آمده بود که به دلیل نزدیکی به بندر شاه (بندر ترکمن) و مسیر آبی به ترکمن‌باشی و دیگر بنادر ترکمنستان، که جزو اتحاد جماهیر شوروی بود، اهمیت داشت. عده‌ای نیز با برخی از فعالین چند باری ملاقات کرده بودند و راجع به مسائل فلسفی یا سیاسی صحبت‌هایی شده بود، اما گرایشی به این نوع عقاید و فعالیت‌ها پیدا نکرده بودند؛ تعداد آنها نه نفر بود. یکی بهایی بود و طبق گفته‌ی خودش مراسم به او اجازه نمی‌داد که وارد جریانات سیاسی بشود. در مقابل چند تنی بودند که با این گروه همگرایی داشتند اما نام آنها هرگز فاش نشد (مانند نوشین، کارگردان تئاتر). یک نفر هم که نامش فاش شده بود (دکتر سیداحمد امامی) توانست از طریق روابط شخصی و با پرداخت مبلغ هنگفتی (سیصد تومان، معادل سیصد دلار یا شصت پوند استرلینگ) از این مخمصه خلاص شود. خلاصه اینکه سه‌چهارم ۵۳ نفر یا کاری با این کارها نداشتند یا به صورتی تفتنی سروکارشان با این امر افتاده بود و تنها یک‌چهارم گروه به صورت جدی درگیر فعالیت سیاسی بودند.^۹

روایت شهربانی این بود که خلبان دو روز پس از ارانی دستگیر شده است. همه من جمله ارانی همین باور را داشتند. و از آنجایی که عده‌ی زیادی

از آنها ارانی را می‌شناختند و بالعکس، از دید آنها قاعدتاً ارانی همه را لو داده بود. و از دید ارانی مقصر قاچاقچی بود که زنجیره‌ی دستگیری‌ها را آغاز کرده بود؛ آن‌هم به این دلیل که «دکتر» بی‌مبالاتی به خرج داده و یک روز ناغافل با این شخص مرموز جلو خانه‌اش سبز شده بود.

هدف از این روایت، که ساخته‌وپرداخته‌ی شهربانی بود و با مشارکت خلبان جعل شده بود، صرفاً این بود که ارانی را سبب‌ساز کشف گروه جلوه بدهند و القا کنند که او خیانت کرده است؛ ترفندی برای وارد آوردن لطمه‌ی روحی به اعضای گروه و به‌طور کلی به مخالفان نظام که با همکاری خلبان برنامه‌ریزی و اجرا شد. این روایت مدت‌ها مسلم‌انگاشته می‌شد، تا اینکه خطایی اداری، آن‌هم پس از گذشت پانزده ماه، باعث شد بخشی از ماجرا روشن شود. در ۱۱ مرداد ۱۳۱۷، جلسه‌ای در زندان قصر ترتیب داده شد که طی آن متهمان از محتوای پرونده و جرم‌های منتسب به خود بنا بر کیفرخواست دادستان مطلع شوند (وکلائی تسخیری کمی پیش‌تر تعیین شده بودند). این مقدمه‌ی دادگاهی بود که قرار بود به‌زودی برگزار شود، گرچه چند ماه طول کشید تا تشکیل شود (۱۱-۲۴ آبان ۱۳۱۷ برای چهل‌وهفت نفر از متهمان؛ شش نفر بعدتر محاکمه شدند). شهربانی پرونده‌ها را در اختیار اداره‌ی زندان قرار داد و اداره‌ی زندان نیز برای اینکه پرونده‌ها به دست زندانیان نیفتد و قال قضیه زودتر کنده شود، پرونده‌خوانی را به شکل جمعی انجام داد؛ یعنی پرونده‌ی همه شامل خلاصه‌ی بازجوئی‌ها در حضور همه خوانده شد. آنجا معلوم شد که لودهنده‌ی اصلی خلبان بوده است و نه ارانی، گرچه باز هم معلوم نشد که ترتیب زمانی ساختگی بوده است و خلبان پیش از اکثر آنها دستگیر شده است (او نفر پنجم بود، اولی و دومی قاچاقچی و برادرش بودند).

تشکیل دادگاه برای زندانیان سیاسی پدیده‌ی کاملاً جدیدی بود و اولین بار در مورد گروه ۵۳ نفر برگزار شد. پیش‌تر آنهایی که به اتهامات سیاسی دستگیر می‌شدند دادگاهی نمی‌شدند و معلوم نبود چقدر در حبس

باقی خواهند ماند. برخی بدون اینکه هرگز قاضی‌ای را ببینند در زندان درمی‌گذشتند. گفته می‌شد تهران هزار نفر، تبریز ششصد نفر و دیگر شهرهای بزرگ هر کدام چند صد نفر از این زندانی‌ها داشتند.^{۱۰}

اما در مورد این پرونده، البته پس از شور و مشورت با رئیس شهرستانی، وزیر عدلیه، وزیر معارف، رئیس مجلس و دربار بر سر گزینه‌های مختلف، تصمیم قطعی بر آن شد که دادگاهی برگزار شود؛ روندی که از دستگیری ۵۳ نفر تا صدور کیفرخواست رسمی دادستان (۴ دی ۱۳۱۶) بیش از هفت ماه ادامه داشت. به علاوه تصمیم بر این شد که یک دادگاه معمولی نباشد و با انعکاس وسیع برگزار شود، مانند یک دادگاه نمایی. واضح بود که هدف تنها زهر چشم گرفتن از مردم نبود و مخاطبان خارجی نیز مد نظر بودند. با گذشت زمان معلوم شد که این اقدام بی‌سابقه بخش مهمی از مانور ژئوپولیتیک رضاشاه در چارچوب رابطه‌اش با رایش سوم، البته با در نظر گرفتن حساسیت‌های روس و انگلیس، بود.

این پرونده به نوعی یادآور ماجرای دریفوس* بود؛ با این تفاوت که محور آن پرونده اتهام جاسوسی بود، اما در این پرونده، با وجود آشکار بودن فعالیت جاسوسی خلبان و همدستانش، اتهام جاسوسی در حکم نهایی عمداً از قلم افتاده بود. انگیزه‌ی این حذف پیشگیری از عملیات تلافی‌جویانه‌ی شوروی‌ها بود که سابقه‌ی طولانی داشت. در عوض پرونده بر روی شخصیتی متمرکز شد که با وجود منصب رسمی با نظام حاکم تعارض داشت؛ به این ترتیب این دادگاه ویژگی یک محاکمه‌ی نمایی تمام‌عیار را پیدا کرده بود.

این ماجرا شباهت غریبی نیز با ماجرای داشت که جورج اورول در اثرش به نام *درود بر کاتالونیا*^{۱۱}، در همان زمان (۱۹۳۸)، ترسیم کرده است:

* محاکمه‌ی یک افسر فرانسوی به نام دریفوس به اتهام جاسوسی برای آلمان‌ها حوالی ۱۹۰۰ م؛ پابوسی که برای حفاظت از سرهنگی بانفوذ که جاسوسی کرده بود برای این افسر یهودی درست کرده بودند و سبب شد امیل زولا به‌عنوان مدافع دریفوس وارد این کارزار شود.

† *Homage to Catalonia*، ترجمه‌ی تورج آرامش، انتشارات آگاه، سال ۱۳۶۱.

در جنگ داخلی اسپانیا خصومت استالین خیلی بیشتر متوجه کمونیست‌های مستقل بود تا هواداران فرانکو و نیروهای کشورهای امپریالیست، زیرا با گروه اخیر می‌شد زدوبند کرد، اما معامله با مستقل‌ها امکان‌پذیر نبود. در ماجرای ارانی نیز خلبان که «آدم» مسکو بود تمام کوشش خود را به خرج داد تا این نماد چپ مستقل را پس از دستبرد به شبکه‌اش از میان بردارد؛ انگیزه‌اش، علاوه بر خوش‌خدمتی به آمرینش در کرملین، کنار آمدن با دربندکنندگان در تهران هم بود؛ همکاری در ازای ارفاق (زیرا به دلیل سوءسابقه در نیروی هوایی در خطر محکومیت به اعدام در دادگاه نظامی قرار داشت) و زنده نگه داشتن احتمال مبادله‌اش با دشمنان نظام پهلوی که در گولاگ‌های استالین اسیر بودند. اینها کارگزاران ایرانی کمیت‌ترین بودند که تاریخ مصرف‌شان به سر آمده بود و باید معدوم یا مبادله می‌شدند، نگه داشتن‌شان صرفاً مایه‌ی دردسر بود.

قاچاقچی که در آخرین عملیات، و عبور از مرز دسته‌گل به آب داده بود (او حین قاچاق دو نفر به درون کشور در مرز آذربایجان گرفتار شده بود و گرچه این سه توانسته بودند فرار کنند، مدارکشان جا مانده بود و شهربانی رد آنها را یافت.) نزد برادرش در اهواز رفته بود تا آب‌ها از آسیاب بیفتند. آنجا سرگرم بازیگری شده بود و یک شب که اجرای نمایش خیانت و وفا به پایان رسید، مأمورین شهربانی پشت صحنه او را دستگیر کردند. پس از قدری مقاومت آنچه را می‌دانست اعتراف کرد، اما اطلاعاتش به‌جز نام و نشانی «دکتر» در تهران گره‌گشا نبود. از سویی چون از افتادن در سیاهچال اهواز که به فراموشخانه شهرت داشت هراسان بود، اصرار بر این داشت که او را به تهران ببرند تا بتواند اشخاص و اماکن دیگری را حضوری به آنها بشناساند. در پی نامه‌نگاری‌های اداری بین شهربانی اهواز و تهران با این اقدام موافقت شد. او روز ۱۶ اردیبهشت تحت مراقبت پلیس از اهواز به تهران آورده شد و دو روز بعد پلیس را به منزل دکتر و سپس منزل ارانی هدایت کرد.

جالب توجه اینکه در جریان چک‌وچانه‌زدن با شهربانی برای رفتن به

تهران، به آنها پیشنهاد کرده بود که با فرستادن درخواستی برای «دکتر» ترتیب ملاقاتی را با تنبورک بدهد. اما شهربانی پس از قدری تأمل این پیشنهاد را پی‌گیری نکرد، زیرا تنبورک در دام آنها افتاده بود و با رغبت با آنها همکاری می‌کرد؛ موضوعی که معمای دیگری را پیش می‌آورد: چرا همدستی با سازمانی که از دید شوروی‌ها مهره‌ی شطرنجی در دست سازمان جاسوسی انگلیس محسوب می‌شد سبب نشده بود سمتش را در دستگاه اطلاعاتی شوروی از دست بدهد، یا حتی جانش به خطر بیفتد، بلکه برعکس به سطوح بالاتر سازمانی ارتقا یافته بود. در مرحله‌ی بعدی فعالیتش، استالین شخصاً مداخله کرد تا او را از ایران نجات دهند؛ یعنی، بنا بر خاطرات ایلیا ژیرکولف، مأموران - کا - و - د که در این عملیات شرکت داشت، پس از غیرقانونی شدن حزب توده و درست قبل از سوءقصد به جان شاه در سال ۱۳۲۷. چه نقشه‌ی زیرکانه‌ای را او پیاده کرده بود که چنین ثمره‌ای داشت؟ و چرا او تا به این حد با شهربانی همکاری کرده بود؟^{۱۱}

پاسخ این پرسش قدری پیچیده است، اما بخش ساده‌ی آن این است که او با حفظ هویت آنهایی که در نیروهای نظامی رخنه کرده بودند خدمت مهمی به شوروی‌ها کرد؛ با فاش کردن هویت مهره‌هایی که می‌شد از آنها صرف‌نظر کرد یا، چون پیاده‌ای در بازی شطرنج، باید قربانی می‌شدند، توانسته بود مهره‌های سواره را حفظ کند. اما پاسخ ابعاد دیگری نیز دارد که خواهیم دید.

این سؤال نیز پیش می‌آید که در این گروه، که قرار بود یک حزب حرفه‌ای زیرزمینی باشد، پس از اینکه رابط اصلی ناپدید شد، چرا هیچ‌کس به فکر اقدامات حفاظتی نیفتاد؟ ارانی اعتراف کرد که آخرین باری که با این شخص ملاقات کرده است پس از عید نوروز بوده، یعنی بیش از یک ماه قبل از دستگیری او. و اصلاً این شخص چگونه در دام پلیس افتاده بود، زیرا ظاهراً هیچ‌کس نام و نشانی او را نمی‌دانست، و او از چندین نام استفاده می‌کرد؛ آنها حتی نمی‌دانستند که با شخص واحدی سر و کار دارند. و نامه‌ای هم که به قاچاقچی فرستاده بود یقیناً از یک نشانی مبهم بود.

این ظن نیز وجود داشت که، گرچه پای همکاری این شخص با شهربانی هم در میان بود، همان دلیلی که سبب شده بود ارانی به ناچار برلین را ترک کند، سبب شده بود که از بدو بازگشتش به ایران شهربانی او را زیر نظر بگیرد. اما اگر این چنین بود، چرا پس از این همه مدت به سراغش رفته بودند، به ویژه اینکه برخی نوشته‌های او که مربوط به چند سال قبل از دستگیری‌اش بود فحوای سیاسی نسبتاً روشنی داشت.

این احتمال را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که آنهایی که در دستگاه حکومت او را رقیبی نیرومند می‌دیدند انگیزه‌ی حذف او را داشتند؛ افرادی چون وزیر عدلیه (احمد متین‌دفتری) که در برپایی دادگاه نمایشی نقش فعالی ایفا کرد، تا حدی که وکلایی را که با شهادت از موکلین خود دفاع کرده بودند تهدید می‌کرد، و به خانواده‌های متهمان پرخاش می‌کرد که فرزندان ناپاب تحویل جامعه داده‌اند. تباری او با رئیس شهربانی که انگیزه‌های حرفه‌ای خود را داشت نیز کاملاً مشهود بود. کمی پس از پایان محاکمه، وزیر عدلیه نخست‌وزیر شد. اینجا این پرسش نیز پیش می‌آید که آیا دعوت ارانی به ضیافت‌های کاخ گلستان مصداق دیگری از عادت شاه به مشاهده‌ی قربانیان خود قبل از حذف آنها نبود؟ و اگر دعوت پذیرفته نمی‌شد، این خود اثبات عدم سرسپردگی بود. این حدس و گمان‌ها نشانه‌ی ماجرابی پیچیده و به‌هم‌تابیده است.

وقتی رضاشاه بر آن شد تا سردار اسعد را، که وزیر جنگ و در جوانی فرمانده او بود، از میان بردارد، از او خواست که جوایز مسابقه‌ی اسب‌دوانی را که با هم تماشا کرده بودند اعطا کند، زیرا خودش می‌بایست برای یک امر فوری به جایی برود. سردار اسعد، خشنود از این افتخار، جوایز را توزیع کرد، سپس دستگیر و کمی بعد اعدام شد. رضاشاه شیفته‌ی دسیسه‌چینی بود و تیمورتاش را نیز با نیرنگ به دام انداخت. پس از شکرآب شدن میانه‌شان، که سبب شد وزیر دربار از پایتخت برود و در کلبه‌ای جنگلی در نزدیکی دریای خزر انزوا گزیند، با او تماس گرفت و تظاهر کرد که خشمش فروکش کرده

و از او دعوت کرد که به دربار بازگردد و وظائفش را از سر بگیرد. به این ترتیب او را به دام انداخت.^{۱۲}

کندوکاو دوباره در ماجرای ارانی، با توجه به اینکه در طی دهه‌های گذشته اسناد و مدارک بیشتری پدیدار شده‌اند، علاوه بر اینکه بازسازی نسبتاً دقیق وقایع را تا حد زیادی امکان‌پذیر می‌کند و تصویر روشنی هم از نحوه‌ی تکوین سلسله‌ی پهلوی و بافتی که نهایتاً زمینه‌ی تلاشی آن نظام را فراهم کرد به دست می‌دهد، ریزه‌کاری مانورهای ژئوپولیتیک را در اواخر دوره‌ی بین دو جنگ جهانی که دنیای کنونی از آن متولد شده است نیز نشان می‌دهد.

قبل از بروز جنگ جهانی دوم، نه تنها انگلستان بلکه شوروی نیز در پی مماشات با آلمان نازی بود (انگلستان از طریق پیمان مونیخ و شوروی از طریق پیمان رین-تروپ - مولوتف). همین موجب حضور فزاینده‌ی آلمان‌ها در ایران نیز شد، زیرا بدون چراغ سبز انگلیس و روسیه، دادوستد با ایران عملاً غیرممکن بود؛ ناوهای تجاری آلمان که از هامبورگ راهی ایران می‌شدند می‌بایست یا از کانال سوئز که در کنترل انگلستان بود رد شوند تا به بنادر خلیج فارس برسند و یا از طریق دریای بالتیک و رودخانه‌ی ولگا که در کنترل شوروی بودند به دریای خزر راه یابند. راه سوم، یعنی از طریق دریای سیاه تحت کنترل ترکیه، حائز اهمیت کمتری بود. چنین شد که آلمان نزدیک به نیمی از تجارت ایران را به انحصار خود درآورد و به بزرگ‌ترین طرف تجاری ایران تبدیل شد. این رویداد مزایای آنی قابل توجهی نصیب رضاشاه و دم‌ودستگاهش کرد، و تصور آن بود که مزایای درازمدتی نیز چون ثبات و استواری نظام را در پی خواهد داشت؛ تصویری که نتیجه‌ی یک خطای محاسباتی بود و طولی نکشید که بطلان آن ثابت شد.

نگرانی اصلی رضاشاه تعرض اتحاد جماهیر شوروی به ایران بود. او روس‌ها را خوب می‌شناخت و بیش از سه دهه در دورانی که گمنام بود در رکاب قوای قزاق زیر نظر آنها خدمت کرده بود. و از آنجایی که اعتمادی

نداشت که انگلیسی‌ها که در جنوب مستقر بودند در صورت تهاجم شوروی دست به مقابله بزنند (انتظار می‌رفت که در این صورت کشور را بین خود تقسیم کنند)، تصمیم گرفت روابطش را با آلمان هیتلری توسعه ببخشد. سیاست کژدار و مریز انگلیس در قبال آلمان نشان می‌داد که میلی به درگیری نظامی ندارد و این درسی بود که از تجربه‌اش در جنگ جهانی اول گرفته بود، یعنی مقروض شدن به آمریکا تا حد ورشکستگی اقتصادی. در ایران توسعه‌ی روابط با آلمان از طریق مشارکت در طرح تجاری یالمار ساخت (مبادله‌ی پایاپای محصولات کشاورزی با صنعتی) و رشته اقداماتی سیاسی و فرهنگی برای تأکید بر همگرایی نظام پهلوی و رایش سوم انجام شد.

این اقدامات شامل تغییر نام کشور در عرصه‌ی بین‌المللی از پرژیا به ایران بود که ده سال پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه متعاقب گفتگویی بین سفیر ایران و یکی از وزرای رایش سوم اتفاق افتاد. برگزاری هزاره‌ی فردوسی شش سال قبل از موعد نیز در راستای تأکید بر میراث آریایی ایرانیان و قرابت قومی آنها با مردم آلمان در زمانی بود که رایش سوم یکه‌تازی می‌کرد. این یکی از مضامین اصلی نشریه‌ی *ایران باستان* بود که با حمایت گوبلز (مسئول تبلیغات رژیم نازی) در تهران منتشر می‌شد. اما این اشارات به قومیت و تاریخ باستان محدود نمی‌ماند و نمادهای سیاسی و تاریخ معاصر را نیز در بر می‌گرفت. روی سقف تالار مرکزی ایستگاه راه‌آهن تهران که یک شرکت معماری آلمانی (فیلیپ هولتزمان) طراحی کرده بود، طرح صلیب‌های شکسته‌ی درهم‌تنیده نقش بسته بود. سازمان پیشاهنگی نیز چنان از سازمان جوانان حزب ناسیونال‌سوسیالیست الهام گرفته بود که سرپرست آن (بالدور فون شیراخ) که مستقیماً با هیتلر در تماس بود به ایران شتافت تا آن را از نزدیک مشاهده کند. تأکید بر برتری نژادی ایرانیان بر اعراب با استناد به تاریخ و زبان، فردوسی‌پرستی، عربی‌زدایی از زبان فارسی (با تشکیل فرهنگستان) نوعی سامی‌ستیزی به شیوه‌ی ایرانی بود. پیگرد فعالین جنبش کارگری، کمونیست‌ها و روشنفکران چپ‌گرا تجلی دیگری از زمینه‌سازی

برای نزدیکی و همسویی با رژیم نازی بود. این اقدامات برخاسته از الزامات سیاسی و ژئوپولیتیک بودند نه لزوماً اعتقادات و باورهای ایدئولوژیک.

آنچه رضاشاه به آن کم بها داد چرخشی بود که در سیاست خارجی انگلستان نسبت به آلمان رخ داد. با آغاز جنگ جهانی دوم، بلبشویی در محله‌ی وایت‌هال که مقر دولت انگلستان در لندن بود راه افتاد که پس از گذشت هشت ماه به سقوط سیاستمدارانی انجامید که در پی کنار آمدن با هیتلر بودند. این گروه به *رجال گناهکار* (عنوان کتابی پرفروش) معروف شدند. در پی آن، کابینه‌ی جدیدی به رهبری چرچیل روی کار آمد که سیاست مقابله‌ی نظامی با آلمان را در پیش گرفت. اما رضاشاه، به‌رغم اینکه انگلیس حضور نظامی قابل توجهی در حوالی ایران داشت (نیروی دریایی در خلیج فارس، نیروی زمینی در عراق و نیروهای انتظامی در خوزستان)، به اختطار انگلیس در مورد اخراج کارشناسان آلمانی از ایران توجهی نکرد، زیرا روند جنگ در اروپا به نفع آلمان پیش می‌رفت و او مصمم بود سیاست دوجانبه، یعنی موازنه بین انگلیس و آلمان، را ادامه دهد.

روابط ایران و انگلیس کمابیش مثل سابق ادامه یافت تا زمانی که آلمان حمله‌ی گسترده‌ای را علیه شوروی آغاز کرد، و در آن مقطع بود که دکترین لوید جورج که در دوران جنگ جهانی اول مطرح شده بود جان تازه‌ای گرفت و پایان کار رضاشاه رقم خورد. لوید جورج، نخست‌وزیر انگلستان در دوران جنگ اول، بر این اعتقاد بود که حمله‌ی آلمان به شوروی باید خط قرمز انگلستان باشد، زیرا منابع طبیعی شوروی با خلاقیت آلمان ترکیبی شکست‌ناپذیر درست خواهد کرد که نه تنها کل قاره‌ی اروپا را (دز قالب کشورهای مشترک‌المنافع با آلمان) تحت تسلط خود در خواهد آورد، بلکه موجب فروپاشی امپراتوری انگلستان نیز خواهد شد. و برای نجات شوروی از یورش آلمان جبهه‌ای بهتر از ایران وجود نداشت. البته به شرط اینکه رأس حکومت که مشغول دلبری از هیتلر شده بود ساقط شود.^{۱۳}

طبیعی بود که بهترین مسیر برای نجات شوروی ایران باشد. بندر

آرخانگلک در دریای سفید در بخش اعظم سال منجمد بود، و بندر ولادیواستاک در شرق روسیه ده هزار کیلومتر با خط حمله‌ی آلمان فاصله داشت که بخش مهمی از آن از سبیری می‌گذشت. حال آنکه بندر بوشهر و بندر شاهپور (امام خمینی) به راحتی در دسترس ناوگان‌های انگلیسی بود. به علاوه راه آهنی سراسری از بندر شاهپور تا بندر شاه (بندر ترکمن) در دریای خزر به راه افتاده بود که می‌شد از آن برای حمل مهمات و آذوقه به سرحدات شوروی استفاده کرد، راه آهنی که از قضا به نیت مقابله با بلشویک‌ها ساخته شده بود. چنین بود عاقبت کم توجهی رضاشاه به چرخش سیاست خارجی انگلستان؛ نیرویی که در سر کار آوردن او نقش تعیین کننده ایفا کرده بود. چرچیل در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۹ نخست وزیر شده بود و در ۷ خرداد ۱۳۱۹، زمانی که با پشتیبانی چمبرلین در کابینه‌ی جنگ بر هالیفاکس غلبه کرد، چرخش قطعی به وقوع پیوست.

پی بردن به کنه ماجرای ارانی تنها از راه کندوکاو در زندگی او میسر است، زندگی‌ای کوتاه اما پر بار. سی و هفت ساله بود وقتی درگذشت، اما طعم زندگی در جامعه‌ی قاجار، پهلوی، جمهوری و ایماز و حتی رایش سوم را چشیده بود، در دوران پُرتنش و قفه در مناقشات قدرت‌های بزرگ جهان بین جنگ اول و دوم. او از گلاویز شدن با چالش‌های زمان خود ظفره نرفت و یافته‌های ارزشمندی برای آیندگان به جای گذاشت. جزئیات زندگی او سال‌هاست که خرده خرده آشکار می‌شود؛ علاوه بر منابعی که از بایگانی‌ها استخراج شده‌اند و شواهد عینی که در خاطرات افراد ثبت شده است، اخیراً نیز فرزندان خواهر اول و سوم ارانی (خواهر دوم فرزندی نداشت) آرشیو خصوصی خانواده را در دسترس قرار داده‌اند. اینها همه سبب شده که مواد خام لازم برای این پروژه مهیا شود.

لذا آنچه در پیش روی داریم روایت یک زندگی است در دوره‌ی پرتلاطم بین دو جنگ جهانی که در آن نظام پهلوی از دل جامعه‌ی قاجار و حکومت رایش سوم از دل جمهوری و ایماز برآمد؛ دورانی پر از تنش و رخدادهایی

که به دگرگونی‌های ژئوپولیتیک، سیاسی، فرهنگی و به آفرینش‌های فکری انجامید - مصداق این گفته که «بحران اندیشه می‌زاید.» در کندوکاو در این زندگی با نظریه‌ی جامع ارانی درباره‌ی جوامع توسعه‌نیافته و چگونگی پیشرفت آنها آشنا می‌شویم؛ بینشی که به ژرف‌نگری در ارزیابی وقایع تاریخی ایران پس از درگذشت او، که فروپاشی نظام پهلوی از وقایع بارز آن است، مدد می‌رساند.

پی‌نوشت‌ها

۱. بازجویان از این قرار بودند: جوانشیر (سر بازجو)، نصرت‌الله اسفندیاری، قدرت‌الله کرمی، علی محبوبین، عباس خان فتوحی، خسروانی و پرتو علوی (مترجم متون اروپائی).
۲. بازائف یکی از منشی‌های استالین بود که در سال ۱۹۲۸ (دی ۱۳۰۶) از طریق ایران به هند رفت و از آنجا به انگلستان پناهنده شد. آقابکف که مدتی مسئول شبکه‌ی اطلاعاتی شوروی‌ها در ایران بود در سال ۱۹۳۰ از طریق ترکیه به اروپای غربی (انگلیس و سپس بلژیک) پناهنده شد. متعاقب افشاگری‌های او بیش از دویست نفر در ایران دستگیر شدند، چند نفر به اعدام محکوم شدند و اقلاً یک مورد آن اجرا شد. به خاطرات بازائف و آقابکف (۱.۹ و ۱.۴) رجوع کنید. در کتاب بروک شپرد به نام *مرغان طوفان* (۱.۱۵) نیز خلاصه‌ای از ماجرای آنها شرح داده شده است.
۳. برای گفته‌های منتسب به فیروز، نگاه کنید به نجفقلی پسیان و خسرو معتضد، *زندگی رضاشاه پهلوی از سوادکوه تا ژوهانسبورگ*، ص ۳۷۹-۳۸۰.
۴. برای نظر دیپلمات آمریکایی، چارلز کالمر هارت، درباره‌ی نوع تیمورتاش، نگاه کنید به اثر محمدقلی مجد به نام *بریتانیای کبیر و رضاشاه* (۸۵)، ص ۱۷۴ و ۱۸۵.
۵. ایرج افشار، *زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی‌زاده*، ص ۲۳۲.
۶. این شخص عبدالصمد کامبخش بود؛ برای اظهارات ایرج اسکندری درباره‌ی ارتباط کامبخش با سازمان اطلاعاتی شوروی، نگاه کنید به علی دهباشی، *خاطرات سیاسی ایرج اسکندری*، ص ۲۲۲، ۲۶۷-۲۶۸ و همچنین حسین بروجردی، *ارانی فراتر از مارکس*، ص ۲۷۶، ۵۱۴، ۵۷۴. برای اظهارات انور خامه‌ای، نگاه کنید به انور خامه‌ای، *پنجاه نفر و سه نفر*، ص ۳۸، ۴۹. برای اظهارات جهانشاهلو افشار نگاه کنید به بروجردی، همان، ص ۴۹۵.

۷. نگاه کنید به تصویر مدارکنی که خسرو شاکری در آرشیوهای شوروی در مورد این پرونده یافته است، شاکری، *تقی ارانی در آینده‌ی تاریخ*، ص ۸۷-۱۲۶، ۱۵۸-۱۷۹، ۲۵۴-۲۵۹.
۸. برای نقل قول آوانسیان از کامبخش که ۲۶ نفر از ۵۳ نفر را او لو داده است، نگاه کنید به حسین بروجردی، همان، ص ۲۲۷. در همین اثر، ص ۲۵۰-۲۵۱ حاوی ادعای امیرخسروی است مبنی بر اینکه کامبخش ۲۸ نفر را نام برده بود. انور خامه‌ای می‌گوید کامبخش ۲۷ نفر را لو داد (پنجاه نفر و سه نفر، ص ۱۰۰)؛ اسکندری می‌گوید کامبخش ۲۵ تا ۳۰ نفر را لو داد و وانمود کرد که ارانی این کار را کرده است (علی دهباشی، همان، ص ۲۶۷-۲۶۸).
۹. نام سیداحمد امامی به‌عنوان کسی که با برخی از افراد گروه رفت‌وآمد داشت و در برلین هم مورد سوءظن سفارت بود به میان آمد، اما او دستگیر نشد. انور خامه‌ای معتقد است که علتش آشنایی او با همسر سرهنگ سیف، رئیس اداره‌ی سیاسی شهربانی، بوده است (خامه‌ای، همان، ص ۱۱۲-۱۱۳).
۱۰. برآورد تعداد زندانیان سیاسی به نقل از مجله‌ی *پیکار* است که در برلین و سپس وین در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۲ منتشر می‌شد؛ نویسنده به شماره‌هایی دسترسی داشته که نجمی علوی در کتاب *سرگذشت مرتضی علوی* درج کرده است.
۱۱. درباره‌ی مداخله‌ی استالین برای نجات کامبخش از ایران، نگاه کنید به خاطرات ایلیا ژیرکولف به نام *خدمتگزار مخفی، زندگی من در کا-گ-ب و با نخبگان شوروی* (۱، ص ۶۶-۷۴؛ ماجرای نجات کامبخش مربوط به دورانی است که دستگاه اطلاعاتی شوروی آن - کا - و - د نام داشت و بعدها به کا - گ - ب تبدیل شد).
۱۲. برای روایت به دام افتادن سرداراسعد و مسابقه‌ی اسب‌دوانی، نگاه کنید به پسبان و معتضد، همان، ص ۵۷۵-۵۷۶.
۱۳. برای دکتربین لوید جورج، نگاه کنید به نورمن استون، کتاب *جنگ جهانی اول*، یک تاریخ کوتاه (۱، ص ۲۸). کتاب *رجال گناهکار* شرح حال ۱۵ تن از سیاستمداران انگلیس بود که طرفدار مداخلات با آلمان هیتلری بودند، به‌ویژه چمبرلین، مک‌دانلد و بالدوین که هر سه برای مدتی نخست‌وزیر بودند. کتاب در ژوئن ۱۹۴۰ منتشر شد و از پرفروش‌ترین کتاب‌ها شد، گرچه نویسنده یا نویسندگان آن نام خود را فاش نکردند و با نام قلمی چاپ شد.